



...

از دیروز

عصر،

خواهرم

آن جاست؛

در انتهایِ محتومِ آرامشی که به بیکرانه می پیوندد...

و

من، این جا

در بندِ بی پناهیِ خویش

خود را به ضجه وارهی خاموشِ مردی تسکین می دهم

که نمی خواهد

در مرگ

بگیرید.

به تمامی قامتِ درهم شکسته ام

اندوه اندوه به زانو درمی آیم

بر آستانه‌ی تو

آی!

بسترِ نور و تاریکِ خواهرم!

زمین!

۲۸ آبان ۱۳۹۰

۱۹ نوامبر ۲۰۱۱



<http://fardayerowshan.blogspot.com/>

<https://www.facebook.com/msohrabi42>